چکیده
کشف نقته آسیبپذیری قهرمانان بر یاپی اصل حماسی نیرنگ استوار است و شیوهایی که برای این منظور پیدا شود بر محور جادو و اطلاعاتی است که زر فاکت آن برتری یک پهلوان را در میدان نبرد رقم می‌زند. دست‌بایی به نقطه شکستپذیری قهرمان کار هر کسی نیست و جنگجویان معمولی نمی‌توانند به آن دست‌یابند. سیمرغ می‌تواند راز این قهرمان را به قهرمان بیاموزد و در مورد آشیل نیز این گونه است یعنی کیسی که راز روبیوه تیبوخ پاِشانه او را می‌داند، او را گرفتار می‌سازد. در شاهنامه هم عامل پیروزی قهرمانان همیشه تیر و تیغ و شمشیر پهلوان نیست بلکه گاهی اوقات سلاحی ناپیدا هک که در وجود قهرمان است یعنی نیرنگ یک‌گانه عامل شکست دشمن می‌شود. در این اثر بزرگ در غلبه سایر، عقل و اندیشه و خردویی غلبه دارد اما در عین حال فریب و نیرنگ و جادو نیز از ابزار جنگی قهرمانان و ضد قهرمانان است منتهی می‌زند. پوهان شاهنامه در پرداخت داستان‌های خود، چنان است که پهلوان آن از ابزار جنگی که در میدان نبرد گونه‌ای از فرا واقعیت‌یا دارد به عنوان دیگر چاره و درست زمانی که تمام شیوه‌های دیگر آموده شده و نتیجه‌های نداشته‌اند استفاده می‌شود. نتایج حاصله حاکی از این است که فردوسی در تمام ادوار شاهنامه (اساطیری، پهلوانی و تاریخی) پیش از پنجه برای این محتوی بهره‌برده در حالتی که پیرنگ و تولی منظم حوادث داستانی آن به گونه‌ای است که از سایر محتویات پهلوانی به هیچ چیز غفلت نوروزیده است.

کلید واژه‌ها: حماسه، شاهنامه، پهلوان، نیرنگ.
مقدمه

حماسه مولود استطوره است. تاریخ پیش از تاریخ و «شعر ملل» است. ملته حماسه دارد که از پیشینه باستانی برخوردار است و در پهنه زندگی خود در دوره‌های مختلفی که عنصر زمان و مکان در آنها رنگ بخته، حماسه مللی در دل اساطیر آن قوم شکل گرفته است (کزرازی، ۱۳۷۱: ۱۹۱). از این رو نمی‌توان سرآینده آثار حماسی را آفرینش‌های آن آثار دانست بلکه یک قوم و تبار به صورت ناخودآگاه و نادانسته آن را پدید آورده‌اند. ذبیح الله صفا می‌گوید: «چون به نخستین ادوار حیات ملل نظر کنیم می‌بینیم هیچ ملتی بوجود نیامده و به تحصیل استقلال و تحکیم مبانی ملت توافقت نیافته است مگر آنکه اعصار و دوررهای خطر را گذرانده و به اعمال پهلوانی دست زده باشند و بزرگان و پهلوانانی از او پدید آمده باشند که در ذهن وی اثری بزرگ بر جای گذاشته» (صفا، ۱۳۶۹: ۱۲۳). در لغت‌نامه‌های معتمد، نبرنگ به معنی افسونی سحر مانند، مکرو حیله، سحر و جادو، طلسم و افسونگری آمده که در غالب موارد شواهد مثل از شاهنامه انتخاب شده است (دخترا، ۱۳۷۵: ۲۲۷). استاد توس نیز در شاهنامه از تعبیر مختلفی برای بیان گفتار و گردار فریب کارانه استفاده کرده که از آن میان می‌توان به «جدو»، «جادو»، «قربی»، «نبرنگ» و «دستان» اشاره کرد (کلیمنو ترجمه عباس امام، ۱۳۸۵: ۵). این ویژگی از خصائص دوست‌ویزی و دو مفهومی در شاهنامه است مبنا در غالب موارد دارای بار معنایی مثبت و نیکو و پسندی است که هر پهلوانی باید به این خصوص به عنوان نوعی از سلاح‌های قهرمانان و جنگجویان تجهیز باشد و در مواردی چند با روح معنایی نکوهش آمیزی به عنوان آخرین حربه آنان جهت فرار از میدان مردانه جنگیان و نجات یافتند از مرجع بکار گرفته شده است (حسنزاده، ۱۳۸۲: ۵۴). فرار افراسیاب از چنگ رستم در اولین جنگ آن دو، وعده شکنی پیران ویسه در برای پهلوانان ایران و عدم تسليم وی پس از مهلتی که از ایرانیان یافته و نیز مهلت گرفته رستم از سه راب در نبرد نخستین از این دست موارد است.
رنگ و نیروگری اگر چه در موارد محدودی در معنی جادوگری زنانه نیز استعمال شده اما اعمده موارد آن دارای بر ممکنی حساسی و پیچیدگی است که در جوهره وجودی قهرمانان و شاهان سرشنده شده است. چیزی است که همین امر روزه هم در امر حکومت طبیعی و سیاست بازی توسط حاکمان به کار گرفته می شود و نمی توان گنج و تقابل را پیدا کرد که در آن فربد و چاره گری به کار نرفته باشد. حتی اگون جزو تاکتیکها و فنون نگهبانان گنج هاست و نمی شود از آن صرف نظر کرد. این عنصر حساسی و چنین جوابگاهی در شاهانه‌ام در هر سه بخش اساطیری و پهلوانی و تاریخی آن به کار رفته و نگارگران برآورد که عمده متبین موارد آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند. بدین‌گونه است موارد جزئی و غیرحماسی جادوگری از قبیل برخی اعمال دیوان که از جمله اعمال عادی و معمولی در سایر زمینه زندگی انسان به جیشه و صباغ حساسی ندارند و علاوه بر آن تاکتیک‌های گنج دسته جمعی و روزاروی مثل استقرار سپاه ایران به دستور گونه در دانشنامه که نیز منظور قرار نگرفته است.

هر گاه سخن از پیشينه قومی به میان می‌آید هر ایرانی بی‌درنگ برخود می‌باید که آزادگان این تاریخ را فرزند اجداد شاهانه است که پیشینه دیرینه درخشانی دارد. ایرانیان گو این که دو تاریخ دارند: یکی تاریخ واقعی که در کتب تاریخی مضبوب است و از حدود دو قرن پیش آن را اروپاییان از روزی استفاده می‌کنند و دیگری تاریخ داستانی و اساطیری که در ساختارهای فرهنگی و حکومتی نشان دهنده سیاست امپراتوری، میلاد و می‌خوانند (مبنی‌بویی، ۱۳۵۴:۲۳).
جنگ‌جویان، زنان و شیاطین و دیوان چهار دسته‌ای هستند که از این عنصر حماسی بهره‌گرفته‌اند. نگارنگان در این مقاله تلاش نموده‌اند یک بار از ابتدا تا انتهای شاهنامه را بر این اساس بسنجد و بسامد استفاده از این خصیصه را مشخص نمایند.

پیشنهاد این تحقیق بسیار محدود و اندرک است. اگر چه صدها و بدلکه هزاران کتاب و مقاله بزرگ در کار گرفته‌اند و کوچکی به بحث درباره حماسه و شاهنامه برداخته‌اند و به تعبیر انسانی ندوزن تا قبل از یک دهه گذشته بیش از ۲۷۰ یا یک جلد کتاب و مقاله راجع به شاهنامه نوشته شده (نیوتن، ۱۸۴۳، ج اول: ۱۰۹)، معوض هر کدام گوش‌های از نا باز کردن تا تدفین کردن. کتاب بسیار ارزشمند حماسه سراپی در ایران» از خصیصه نیرنگ و جادوگری در شاهنامه سخن گفته اما مرگ سخنی از ساختار و سپاس و مصادیق آن نیازورده است. در سایر کتب‌های مربوط به انواع ادبی و شاهنامه شناسی فقط به ضرورت وجود نیرنگ به عنوان یک ویژگی اشاره شده است اما این مقاله تحت عنوان «مکرو نیرنگ در شاهنامه» منتشر شده که اگر چه نگارنگان در مقدمات مقاله خود از این تحقیق ارزش‌دهده استفاده نموده‌اند اما به طور کلی شیوه کار آن مقاله با آن چه در این نوشته دنبال می‌شود متفاوت است. در آن مقاله فقط یک یا این مقاله فقط به شاهنامه اختیار و چند مورد از موارد جادوگری (به تعبیر مترجم با تهیه بر مکر زنان) مطرح گردیده و به‌رغم تمام شاهنامه را با این دیدگاه مورد سنجش قرار نداده است (کلیلی‌نژاد، ترجمه عباس امام، ۱۳۸۵: ۲).

شاهنامه کهن ترین اثر زبان ادب فارسی است که در آن پرداخت نزد ایرانی مهم ترین نقش واگامی کنند. تاریخ شاهنشاهی ایران است آن طور که ملت ایران تصمیم گرفته او آن طور که واقعاً اتفاق افتاده‌اند (منوی‌نژاد، ۱۳۶۲: ۱۱۰). عمدت ترین اشخاص آن از بین مردان انتخاب شده و در مواردی اندک زنان نیز نقش مهمی را

1- اصل انگلیسی مقاله نوشته پرزوسور جروم کلینیک اصطلاح پژوهش‌های خارجی دانشگاه بریستون آمریکا است که در سال ۱۳۸۵ توسط آقای دکتر عباس امام استاد دانشگاه شهید چمران اهواز به فارسی ترجمه شده است.
به عهده دارند. نقش سیندخت جفت مهراب در پیوند زال و رودابه، نقش سودابه
در آگاهاندی که کاوس از نیت فریب کاری شاه هامووان، نیز حضور سودابه در
ماجراهای سیاسی و اخیاب جنگهای ایران و توران، نقش گردآفرید دفاع از در
سپید و کتایون به عنوان عنصر هشداردهنده خرده‌گرا در تاج‌خواهی و
فرونز خواهی‌های استفندیار از زمره این موارد است که در مراحل متعددی مایه و
عنصر پیرورزی قهرمانان این اثر برگ، شمشیر و سلاح معمولی نیست بلکه
سالحی بنام نیرنگ است که چون حربه‌ای تسخیر ناشدنی در وجود هر قهرمان
سترگی دیده می‌شود. نیرنگ و جادو مجموعه‌گسترده رفتارهای غیرصادقانه و
مبتئی بر فریب است که در غالب داستان‌های حمصی دنبی و شاهنامه نقشی
محوری دارد (همان: ۳). خداوند در قرآن فرموده: «و مکَّروا و مَكَّروا الله حَبِيب‌الماکرينه» در
حیدت آمده که جنگ نوعی خَدْعه و نیرنگ است «الحرب خَدْعه». اگر شاهنامه را
از یک عنوان مورد بارزی و بازآموزی قرار دهیم نتایج مهمی حاصل خواهند شد.
در شاهنامه مذکری فاضل‌های تصویر شده که در آن صدا و راستی و درستی و
وفای به عهد در همه جا حضور داشته است اما در همین جمله، فریب و نیرنگ و جادو از
ایزاز جنگی قهرمانان و جنگجویان (به ویژه در جهانه دشمن) است. مریز برگ
شاهنامه در پرداخت داستان‌های خود چنان است که پهلوانان و جنگجویان از
ایزاز جنگی به عنوان آخرین حال و درست زمانی که تمام راه‌های دیگر نبرد
ازموده و تجربه شده و نتیجه‌ای حاصل نشده، استفاده می‌شود یعنی قهرمان
شاهنامه کیت و خدّعه را هیچ‌گاه در ابدای بی‌برد به کار نبرد و مثالاً رستم هنگامی
که در برادر استفندیار زخم بر داشته و شکست را ندیده می‌بیند آن هم از سر
ناچاری به سلاح نیرنگ و جادوگری دستان پنه میرود که عقل و منطق مبارزه
هم همین را حکم می‌کند از این‌جا در جهانه مقابل، استفندیار نیز حالت عادی ندارد. او
قبلیاً توسط نبروهای مارواره طبیعه (مثالًا زردشت با خوراکیان اثر و...) روبین تن
شده و هیچ سلاحی بر او کارگر نیست. چه بسا اگر در خان سوم از هفت خان خود

1 - آل عمران / 54
که خون از امید سرپایانش را گرفته بود روبین تن شده و بیدهی است که هماورد او از راه معمولی نمی‌تواند بر او غلبه کند (مبنای: ۱۳۶۴: ۸۰).

استفاده از خصیصه تیرنگ و فریب در هما حماسه‌های این دیده می‌شود.

اولیس در حماسه یونانی خود را در سه‌مای گذابی به پنلوب همسرش نشان داد و تمام تیرها را از حلقة انگشتی گذراند (همه، ترجمه سید نیکی: ۱۳۶۴: ۲۹). با این حال، این هنگو نیست که تمام شخصیت‌های شاهنشاهی از این سلاح بپره گرفته باشد اگر چه بسیار بیشتر از اشخاصی است که اعتنایی به این عنصر نداشتند. یکی از این جنگ‌جویان فرد و سیاست و دیگری سیاست است. این پدر و پسر از ازدواج آرمانی و نیک سرست ایرانی‌اند. سیاست دومنی «شهید شاهنشاه» است و پسر او فرد نماد خون خواهی است که وقیت متوسط می‌شود. ایرانیان برای انتقام خون سیاست به توران آمدند. پس توجه به این که قطب مقابل جنگ، نیاپ مادری او پیران وست و افراسیب نیاپ مادری گی خسرو است به یاری ایرانیان می‌شتابد و چنین خود را بر سر صداقت و پاکی خود می‌نهد. اریج اولین «شهید شاهنشاه» و فرزند فردودن است که در اعصار اولیه جان خود را در راه خرد و منطق تقدیم وطن کرد و سه‌رب پسر رستم نیز از زمره این پهلوانان است که در سرای دوسر حضرت خود در داستان‌های شاهنشاهی از عنصر فرب و تیرنگ استفاده نکرده‌اند. اگر در شخصیت‌شناسی شاهنشاه تحقیق شود این چهار پهلوان و پادشاه ایرانی (اریج، سیاست، فردودن و سه‌رب) که هیچ کدام پیروزی ظاهری کسب نکرده‌اند دارای ویژگی‌های شخصیتی هم‌سان هستند؛ هر چهار نفر دوره جوانی خود را سپری می‌کنند، نماد و نشانه‌های رستمی و درستی و عقل و منطق هستند، پاکی و صداقت و چنین در راه اعتلا می‌هنی دادن خلط اکثریت آنهات، ایرانی خواهی و نفرو و پیروزی از بید و پیروزی سرمایق آنهات، اریج می‌خواهد برادران را به خردوزی وادارد و سیاست و فردودن می‌خواهد به پدر خود خیانت نکند و پاک‌سرشته خود را نکننده و اگر هم می‌خواهد با گفتار نرم، سودا به را منحرف کند به خاطر حفظ پاکی خود است و سه‌رب نیز از سرصفای جوانی و
الف) نیرنگبازی شاهان و شاهزادگان در شاهنامه

طبقت حکومت‌داری حکم می‌کند که حاکمان از عنصر سیاست‌بازی و نیرنگ و فریب کاری به‌هم‌دست باشند. در ایلیا اثر هومر، یونانیان با خدای (به جا نهادن اسب جوین) در ورود تروا را می‌گشاود. در شاهنامه نیز به جنبه‌های پسندیده و مطلوب آن در میان شاهان با دیده نیکو نگریسته شده و ابرادی به آن وارد نشده است. به‌ویژه در مواردی که این عمل به اقتضاء حفظ خویش و نیکی و برتری خرد و اندیشه و حق و حقيقة بوده و منجر به پیروزی شاهانی شده که دارای مشروطیت آسمنی و زمینی‌اند نظر گی خسرو و سپاوش و... ولي در مواردی که ناشی از سبک سری شاهان است سباستی در پی نداشته نظر آنچه که کیاواوس انجام داده است. در شاهنامه نمونه‌های بسیاری از تجسس پهلوانان به دستور شاهان در اردوی خصم داریم (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۳۰۳). به‌هر حال موارد این گروه به این شرح می‌باشد:
۱ - سلم و تور وقتی افتخار و عظمت منوچهر را می بینند و می دانند که توان جنگیدن با او ندارند از در فرباد و نیرنگ به نزد پدر یعنی فریدون رفت، عذر گذشته را بجا می آورند. حتی می خواهند که بدر، منوچهر را به درگاه آنها فرستد تا او را تعظیم و تکریم نمایند. آنها می گویند که در برخوردار با ابرق، دیو بر آنها چیزهایش نهایتاً کار سپهر بلند بود که گاهی پناه است و گاهی گزنده و از این گونه دلیل آوردین. 
اما فریدون که سکیل کار آزمودگی است، در این سن و سال تن به تجربه تلق دیگری نمی دهد و در پاکسال سلم و تور به فرستاده آنها می گوید این کار نیرنگ و حیلهای است اول ۱۱-۱۱۴ (فردوی، ج اول). 
۲ - هم آنها در مرحلهای دیگری که از مقابلبا سیاسان منوچهر عاجز می مانند، به نیرنگ روی می آورند و تصمیم می گیرند که شبانه بر سیاسه منوچهر شیخون زند: که چون شب شدند ما شیخون کنیم همه دشت و هامون بر از خون کنیم که ورید با دو گردگ کنده تازه تازه گرفته چون شبانه بر سیاسه منوچهر شیخون زند:
۳ - از جالب بیدین نیرنگ‌هاپی که در شاهانه آمده، نیرنگی است که مهربان کابیل در برای هزیج سیاسه توران به کار می برد. قضیه از این قرار است که نوزده شاه ایران مغلوب افرسیاب شده و بخشی از سیاسه ترکان به سرکردگی شماشاس گردید با دو گردگ دیگر بنامهای خزروان و کلباد راهی سیستان می شوند تا ان دیار را ورود کنند. در این هنگام زال مشغول دخمه‌سازی و تدفین سام است که به تازگی گزشته را به‌دروغ گفته مهراب هم که خود توان مقابل با سیاسه شماشاس را ندارد فرستادهای نزد او می فرستد با هدایایی بسیار و این پیغام که می از نسل ضحاک تازه هستند و ایجاد پیوستگی با زال از سر ناچار و اضطرار وقت بوده ولی حالا دیگر سیستان در سیر به شاهی من است. بنابراین نه تنها شما بلکه من هم از ایرانیان که به در می آید و اگر مهلت دهید پیکز نزد افرسیاب خواهم فرستاد و او را از نیت درونی خود آنها می سازم. 

پاداش دولت است است در تبریز ببینیم برادر یوسف به برادران در سفر مصر (یوسف/۶۲)
بدین ترتیب مهربان با به کارگیری این ترفند، شمساس را از ویرانی سیستان منحرف و دل او را با این فریب می‌بندد و از سوی دیگر مخفیانه نوندی با سرعت باد بندز زال می‌فرستد و او را از آمدن لشکر افراسیاب به فرماندهی شمساس گرد می‌آگاهاند. زال بی‌درنگ با لشکری جنگ‌جوی به سوی سیستان می‌آید و ضمن تحسین کار مهربان شاه به جنگ توران‌یان روز می‌نهد و در نبردی مردانه، خطردان و کلید باشی از شمساس را نیز مجبور به فرار می‌گرد و سپاه او را تار و مار می‌سازد. بدین ترتیب سیستان از خرابی و ویرانی نجات و شکستی دیگر بر سیاه افراسیاب وارد می‌آید (همان، ج دوم: ۳۴-۲۹).

۳- شاه هاموران از این که دخترش سودابه را غفلت می‌میل بسته به کلیه شاه ایران کاوس درآورده که در دل داره اما توش و توان جنگ به سبای ایران را هم ندارد. بنابراین از در حیل و نیرنگ وارد می‌شود تا کاوس و سایر بزرگان ایران را به بند مکر خود درآورد و سودابه را به خانه خود بازگرداند. اما شاه ایران را به سوردوران نیزه گذار دعوت می‌کند. سودابه از نیرنگ پدر آگاه است و کاوس را از این فریب در بر هزارد می‌دارد وی اندرخیار موتور نمی‌افتد و سرانجام شاه و سایر داوران ایران به میهمانی هاموران می‌رودند. آنها مدت یک هفته در رامش و شادی با می و مصوع سر می‌کنند ولی پس از یک هفته، شاه حیله‌ساز هاموران با هم‌دستی برترستان، سیستان ایران را مقهوه و آنها را به بند می‌کشند (همان: ۱۳۲-۱۳۴).

بدین گونه با اهمیت قدیمی جست تنهان نبند او بود رایش درست... گرفتن‌نامگان کاوس را چو گرودر وچون گیو وچون طوس را ۵- وقتی سباشی موجه عشق آتشین سودابه می‌شود و راه مغزی برای رهایی از رسوابی او نمی‌بند تا بدان وسیله بتواند جادوگریهای سودابه را انتش بر آب سازد، به طور موقت و با نیت خلاص از مکر او با نرم خویی جواب سودابه را می‌دهد به این که بله من تمایل دارم دختر تو را به همسری اختیار کنم در حالی که در دل اصلاً قصد پیوند با دختران حرمسرا را که اصلاً از نزد عرب و
شاه هاموران (از بطن سودابه) هستند ندارد و تنها در جواب درخواست‌های پی درپی و هوس اگرذی سودابه، ابتدا در دل و سپس بر زبان می‌رانند:
نیه من بی پیری یا پیری کنم، من با آه‌من آشنا نیا کنم.
همان به که بی‌بی به او آواز نرزم، سخن گویم و دارم چرب و گرم.
این تنها موردی است که سیاوش برای حفظ پاک‌یک خود به حیله آویخته است
(همان، ج، سوم: ۲۳).

۶- از نیرینگ‌های حماسی که از جمله گنج گروهوشی نیز می‌باشد، کنند
گودال و کندی در مسیر عبور دشنم و فریب آنها به سوی سقوط است. پس از
متواری شدن افراسیاب و برگشت مجدد او با کمک سپاهان فغورن چنین، جنگی
سخت بین او کی شکست در می‌گردد و سپاهان فوراً از لشکر افراسیاب کشته
می‌شوند. کی خسرو دستور می‌دهد تا در مسیر شیخون احتمالی دشنم، کنده و
خندقی هولناک در آورد، آنگاه نیروها را بهره‌برداره کرده به رستم و طوس و دیگر
پهلوانان سپرده تا به دشته و هایون کشانند و در فرصت لازم از پشت بر سپاه
ترکان وارد و آنها را در هم شکنند:

بهر کنده پیش و پس اندر سپاه
پس کنده با لشکر و پیش شاه
سرانجام پس از رازیه‌های فراوان بر می‌گند که شب هنگام شیخون آغازند:
به‌رحین برنهادند و برخاستند
سپاه ترکان بر خلاف رسم مهور ئی نظامی که با ساز و کوس و بوق و ناله.

۷- نایدید شدن کی خسرو به طرزی جادوگرانه در پایان عمر و نیز نجات او از
نار به کمک سروش غیبز از اقسام جادوگری است که مصادیق آن برای پرهیز از
اطاله کلام درج نگردد.
دوفصلنامه ادبیات حماسی، دانشگاه لرستان، سال دوم، شماره‌ی اول، پیاپی سوم، سپاه و نابستان 1394:

8- از حیله‌های حماسی دیگر که در جنگ گشتاسب با ارگاسپ تورانی آمد، فریبی است که جاماسپ به گشایگ محاصره شدن ایرانیان به کار می‌بندد و آن این که به دستور گشتاسب با لباس ترکی بر باره ترکی می‌شیند تا از سیاه خاکان چین درگردد و به گنبدان در رفته اسفندیار را به یاری ایرانیان بیاورد. این همچنین در برخورد با طلباداران دشمن برای رعایت هر چه بیشتر پوشش بزبان ترکی سخن می‌گوید تا شناخته نشود:

پسر بر نهاده کلاده دو پسر بر آینین ترکان بپسند کم‌...

9- اسکندر رومی در مسیر کشور گشاپای خود پس از فتح ایران و مصر و هند و سپس در مملکت دیگر راهی انگلیس می‌شود که زنی قباده شام زیرک سارو دوراندیش شورای آنجاست. این زن حازم از روی دوراندیش و نیزگ و چاره‌گری تصویرگری زیرک به صورت پوشیده روآنه دربار اسکندر می‌کند تا چهاره اسکندر را ان چنین که هست دقیق و ظریف به تصویر کشند. او پس از دیدن اسکندر، صورت او بر حفری نگاشته به دربار قیدافه می‌آورد تا با این نیزگ ناشناس وار از چند و چون پادشاه و آگاهی پیاده قیدافه که پیش از این اسکندر را ندیده و پیام او را مینی بر تسیم و پرداختن باز و سوا رد کرده، وقتی این فرستاده را به درگاه خود بار می‌دهد، یک دو و بدل و بگو موهایی، سرای یا از کسان خود خالی و به تنهاي به این رسول ناشناس (اسکندر) به راز می‌شیند. قیدافه به او می‌گوید تو رسول بیفهوئن نیستی بلکه اسکندر رومی فرزند قیصر فیلیکوس هستی که خود را در لباس رسولی آراسته. دیس حیرتی که قبلی نقش اسکندر بر آن تغییری شده به او نشان می‌دهد و بیداری فرف و حیله هر دوی آنها فاصله می‌شود. اسکندر بیم‌بیم جان بر او مستولی می‌شود و به جان از او زنگ بر می‌طبلد. قیدافه که زنی دوربین و زرگنج است به این پیمان که اسکندر هم نسبت به او و کسان و دستگاه شاهیش بپذیرند تاکن به او امان داده آزاداش می‌گرددان (همان، ج ۴۲۳)
دیپلس که درگفت و گویی که بین آنها درمی‌گیرند، آن دو غربی‌های چاره کار ارشدیر را در این می‌بینند که چون توان جنگی‌دان رودرو با کرم و هفت‌وندی‌ها ندارد و موقعیت در هفت‌وندی به گونه‌ای در بالای کوه واقع است که پیش و پس از دریافت و راه آن هم بس دشوار و درشت، پس به ناحیه‌هایی‌های که می‌ماند نگران و فریب است: تو در جنگ با کرم و هفت‌وندی‌های بسنده‌نه‌ای گهر نیچه‌ی‌ی زداد ارشدیر به افتخار نیای خود استنادیار، همان حیله‌ای آور را در تسخیر روبیان ذو کشتی ارجسپس نورانی، در برابر کرم و هفت‌وندی به کار می‌برد. ام در لباس کاروانی باز و در به دزه هفت‌وندی وار و با نوشادنی‌های بر هر سنتگان و در داران و نیز ارزیر دادن به کرم، آنها را از پای در می‌آورد و بدين ترتیب از راه‌افسانه‌گری بر هفت‌وندی و کرم او غلبه می‌کند (همان: ۱۴۰-۱۵۳).

۱۱- ارشدیر بابکان بر اردوگاه پیروز شده او را مقرح و مغلوب می‌سازد. ذو پسر از اردوگاه که یکی از آنها به‌پرسته سر از جنگ برای تابیب و به همن‌ساوان بنده می‌برند. ذو پسر دیگرش به‌دست ارشدیر اسیر و در بند قرار می‌گیرند. ارشدیر به راهنمایی برگزار با دختر اردوگاه ازدواج می‌کند. بهمن که قبلاً متواری شده پنهانی به دست فرستاده‌ای نام‌های به خواهر می‌نویسد و او را عليه ارشدیر می‌شوراند، خواهر نیز تصمیم می‌گیرد ارشدیر را زهرا داده به کیف اردوگاه پدرش از میان بردند. روزی که ارشدیر از شکار بریم‌گردید، این زن جامی از شراب گلرگن به پیش‌باز او می‌برد اما اتفاق را نمی‌امید. از دست ارشدیر می‌افتد و شراب زهرآگین مزین می‌رود و در این هنگام لرژه بر اندام زن می‌افتد و ارشدیر با مشاهده چهره او پی به نبرگ و حیله‌اش می‌برد لذا دستور می‌دهد او را به قتل رساند و بدين سان حیله‌ای مکان‌های او نقش بر آب می‌شود. البته طی ماجراهایی که‌نشت تا این که شابور از او زاده شد (همان: ۱۵۷).

۱۲- شابور دو عکس از شاهان ساسانی، بعد از ارشدیر تا عصر خود از مقام‌ها و از آنها که دوران او بر یخی گذشت و کشاکش و گیر و دار است و مجموعاً هفت پادشاه قبل از او از شابور اول گرفته‌ا تا اورمزد‌نرستی تماماً دوران‌های آرام و
بر از عدل و داد (ا) و پنداشتهای سیاسی کردهاند. شایر ذوالکاتف پس از آن‌که
کردن مرز و بوم خود، در آزوزی دیار رومیان می‌افتند. این بار از هم به اقتضای
اسفندیار دست به کامل‌سازی می‌زنند:
چون آباد شد زو همه‌مرز و بوم
می‌آورد:
بنابراین ان نیز در کسوت بازرگانی لوازم سفر یک کاروان تجاری را فراهم
شتر خواست پر مایه‌ده کاروان
به‌هر کاروان بر یکی ساروان
از سالار دربار قیصر روم می‌خواهد او را نزد قیصر برد تا در بازارش رونقی
افتاد و داد و ستد ناماید:
کسی‌که آمد ستم بدين بارگاه
مگر نزد قیصر گشایند راه
او همین که نزد قیصر می‌رسد به رسم پرسته‌خی قیصر را ستایش و تعظیم
می‌برد. اما از دو اقلیت ای او در درگاه قیصر مردی بیداد و شوم که نژادش به ایرانیان
می‌رسید وجود دارد و شاهور را می‌شناسد لذا پنهانی نزد قیصر رفته و را از ماجرا
می‌گذارد و همین ترتیب مرد ایرانی بیدادگر پرده از نیرنگ شاهور بر می‌دارد و
قیصر روم دستور بند کردن شاه ایران را می‌دهد:
بیامد نگهبانان و او را گرفت
که شاهور نرسی تسوی یکی شگفت
سبس او را در چرخ خر انداخته در جای تنگ و تاری تنزانی و قفلی بر در آن
می‌آورد.
۱۲۳- سیر در سیر چنگاوری ودواری شاهان گذشت هنکه را به دانش‌پژوه
می‌آموزد که نیرنگ و فربد و به اصطلاح امروزی تاکتیک و نقشه سیاسی در
بسیاری مواقع کارسازتر و موثرتر از چنگ رو در رو بهد است و یکی از اقدامات
اوی به مقدمه چنین هر چنگ بزرگ، کسب آگاهی از چن و چون چنده و غده
طرف مقابل است. بکار گرفتن حیله در چنگ توسط قهرمانان چنی نیست که
مثلاً با پهپاد جور یا اسکندر فیلوفس شروع شده باشد. بهرام جور که همه عمر
گورگرفته و در نخجیر و چهانگردی سیر می‌کرد و کمتر به کار ملاک‌داری و
پادشاهی می‌پرداخت، از طریق منهیان و کار آگهان متوسطه می‌شور که قیصر روم
قصد حمله و ویرانی ایران را دارد:
وزان سوی قیصر سیه بر گرفته همه كشور روم لشکر گرفت
بهرام تا آن زمان در فکر تجهیز و ساز و برگ سیاه خود نیفتاده و دل را به
بازی نخجیری متشغول داشته «كه بهرام را خدا، دل به بازیست به» و چهان را به
جهانگردی و باید سیر ی کرد نباید همی گذرندن چهان. پیران و بزرگان
ایران از خبر حمله رومیان و برگشت و ساز بودن سیاه به وحشت می‌آیند لذا
خود را به درگاه بهرام رسانده زبان به درشتی می گشایند:
بگفتند با شاه چند نیست که بخت فرورزانت بهمود پشت
اما بهرام با شاگردان تمام که باستگه پادشاه مقتدری چون اوست به بزرگان
و مستندی می‌گوید نباید هراسی داشته باشد چه آن که دادار کیهان یاور ماست و
او برتر از دانش و خرد است «كه دادار کیهان مرا یاپورست».
اما در نهان به تجهیز سیاه می‌پردازد به آن که کسی متوسطه کار او شود و
زمنی فریب دشمن و بهره‌گیری از اصل غافل گیری را فراهم می‌سازد، در حالی
که بزرگان در پیم و انديشه بسر می‌برند:
همی ساختی کار لشگر نهان
ندانست راهش کس اندر جهان
و با فراهنگ کردن ساپاه بزرگ از بزرگان و گردان ایران، برادرش نرسی آزاد
چهار را بچای خود به گاه کانی می‌نشاند و با سی هزار تن از جنگ جویان جهت
فریب دشمن از پارس عازم اذرایبانی می‌شورد. با این کار بزرگان و خردان ایران
گمان می‌کند که او از جنگ فرار کرده و به سوی آن دیار دور دست گریخته
است. در همین حال سیاه چین به ایران لشکر کشید می‌کند، نرسی برادر بهرام
موبد می‌نویدن را نزد خاقانی می‌فرستد و پیام صلح و پرداخت بازو خراج از سوی
ایران به آنها می‌دهد و می‌گوید: بهرام گور به سرزمنی نامعلوم رفته و کسی از او
آگاهی ندارد.
او بدين ترتیب قیصر را فریب می‌دهند. پادشاه چین زنیپه ایرانیان را
می‌پذیرد و سیاه خود را وارد مرو می‌کند و به می و مجلس و چنگ و رباب روى
می آوردند غافل از این که بهرام با سی هزار نفر جنگجو مترصد فرست مقتضی و در کمین نشسته است.

وزان روی بی‌هم‌بوداد بود سپه را در دشت‌نم نگهدار بود همین که بهرام از غفلت سپاه روم آگاهی می‌یابد، سیاه را از راه‌پی راهه و زیر گذاشتن کوه و بی‌بانان به روز و به شبه به دشمن میرساند و چنان بر آنها می‌تاژد که فرستت مقاله‌ها از آنها می‌گیرد. سرانجام بسیاری از سپاه قیصر را کشته و خسته، خاقان را نیز گرفتار می‌سازد (همان: ۳۸۲-۳۹۴).

۱۴- همین پادشاه ساسانی، در عهد شهریاری خود از نوعی فریب در مقابل هندان استفاده می‌کند که تا آن وقت در تاریخ ساسانیان سابق ندارد اگر چه قدمت آن به پیش از وی می‌رسد و به احتمال زیاد اولین بار توسط اسکندر رومی در مقابل شهریاری قیدافه نام به کار گرفته شده است.

به بهرام گور خبر می‌رسد که شنگل پادشاه‌هند قصد تازه به ایران دارد، او با همان شیوه اسکندر رومی از حریب حیله بهره گرفته و به تنهاشی بدون سلاح و سیاه و بدون آگاهی کسان در بوشک فرستاده‌ای عازم هندوستان می‌شورد تا از وضعیت ساز و زرگ آنها با خبر شود «شوم پیش او چون فرستادگان».

این گونه خود را به دربار شنگل می‌رساند و به رسم و روش فرستاده‌ها در برابر شاه هند به تعظیم و تکریم می‌افتد. اما با این حال وقتی لب به سخن می‌گشاید نمی‌تواند به روش رسالان سخن گوید و از لحن کلام او، آن هیئت و شکوه لحن یک پهلوان مقندر نمایان است و هیچ‌گاه به طور خلاص در وجود خود احساس یک پیک محض بودن را راه نمی‌دهد و حتی در پایان ارائه پیغام بهرام شاه از شنگل هندی می‌خواهد که یا از حمله به ایران روی گرداند یا از بهارآمدیش هم که شده صد سوار کرده کردکه تا این فرستاده به تنهاپی با آنها کار زار کند – درخواستی که تاکنون هیچ شهریاری از رسولی نشیده.
گزین کن ز هندوستان صد سوار که با یک تن از ما کنند کارزار
شگل با شنیدن این سخنان پیک پادشاه منش ایران که بیشتر به یک
رقصخوانی شبانه دارد تا کلام یک رسول، شوریده می‌شد و می‌گوید رأی تو با
خود و مردمی قرین نیست «که رأی تو با مردمی نیست جفت».

سرانجام این پادشاه میکار برای از بین بردن بهرام حوادث از قبیل؛ چوگان
بازی، جنگ با شیر و ازدها پیش پایی امی می‌گذارد که بهرام هم‌هنا را با موفقیت
پشت سر می‌نده.

آخرين جریه شاه هند، تزویج دخترش است با بهرام مشروط بر این که یگ
در دربار او سکنی گزیند. بهرام که از همان ابتدا به قصد فریب به آن دیار رفته
هر بار که می‌خواهد برگردد، مانع پیش راهشی می‌گذارد، این بار فرصت را برای
رهایی مناسب می‌بندد، به تاسیس شاهنیز پاسخ مناسب و رضایت‌آمیز می‌دهد
و با این پیوند خجسته در واقع از امپراتوری بهرام که خود را در گستور رسولی در
آورده به نقطه نهایی تزدیک می‌شود. ام گل از قز و چون سپاه هند آگاهی یافته،
هم آن شاه دشمن سبزی را با دلاوری های خود ممرعوب ساخته است. تنها یک
مرحله مانده و آن با سلامتی و تندروتی به ایران بازگشت است که این را نیز با
این پیوند پسندیده به انجام می‌رساند. بهرام گور (که در لباس فرستاده برزو نام
گرفته) شنبه به همسرش (خر ده ی برگزیر سهیفون نام) بر دو است تحریر سوار و با
شتاب شیر که بیشتر خود را به مرز ایران می‌رساند و در پس آنها سپاهان شنگ
در تعقیب، تا این که آن دو در نقطه مرزی متوقف می‌کند. فرستاده برزو نام
ایران با معرفی خود که همانا او بهرام گور شهیر ایران و جهان است پادشاه هند
را در موقعیتی می‌اندازد که چارهای جز کرنش و تعظیم در برابر می‌ندارد (همان:

15- پیرس پسر مهتر یزدگرد پس از برادر کرترش هرمز به شهردار ایران
می‌رسد و حکومت او مدت بیست و هفت سال زمان می‌برد. در اواخر شاهی خود،
پیمانی که در زمان بهرام گور نیایش با تورانیان می‌پذیرد بریزند و قرار دادن رود
چیزون در حد فاصل ایران و توران بسته بر هم می‌زنند و بسوی ترکان لشکرکشی

242
می‌کند. در این عصر خوشونواز نامی پادشاه ترکان است که پس از تصایح و بند و اندرزهای فراوان و یاد کرد همان عهده که بهرام با آنها بسته، پیروز را از لشکرکشی به تورانیان باز می‌دارد. اما این شاه سپس در این عهد پیرانه‌ی سر به تذکرات آنها اعتنایی نمی‌کند. خوشونواز تورانی بناگذر از راه فریب و تشویق به مقابلآ آنها برمو خیزد و دستور می‌دهد تا گردآورد سپاهش خندقی عظیم به پنهان یک رش و بلندایی فزون از بالای کمندی در آورده‌د.

برکد سپه بر یکی کنده کرد سرش را پوشیده و آگهی کرد سیاه ایران حمله به تورانیان را آغاز می‌کند و با نزدیک شدن نیروهای پرپوز شاه، پادشاه ترکان دستور بازگشت و به اصل اعطقنشینی صادر می‌کند و بنده گونه با رسیدن سیاه ایران به کناره خندق، پادشاه تابی و تنبی چند از بزرگان و پهپالان به درون کنده سقوط می‌کند به نحوی که پرپوز شهریار کشته پسرش قباد و برادرش نرسی به دام اسارت ترکان گرفتار می‌شوند (همان: ج هشتم: 15-16).

15- از نبردنهای جذاب عصر تاریخی در اوایل شهریار کسری اپروپرز، آن است که بهرام چوبین در ادامه سرکشی و طغیان خود در تعقیب خسرو، او را در رباتی می‌یابد. در این هنگام خسرو پرویز با هم‌دستی و زیرکی بندودی از پهپالان نامآور ساسانی و با نبرگ و فریب ساختنگی او که تاج کسری را به سر می‌نهد و بادشاه را ناشناس وار از دام بهرام می‌رهانند و خود را شاه قلمداد می‌کند سرناجمان پس از رها ساختن شهریار، خود دست به بند بهرام می‌سپارد.

بدو گفت بند وی کیا شهریار ترا چاره سارم بیدن روزگار... (همان: ج هشتم: 51-56)

17- یکی دیگر از حیله‌ها و نیروهای حاماسی خسرو پرویز در برابر بهرام چوبینه، وقتی است که گردیده خواهر بهرام چوبینه به همسری گسته‌می‌شدند و درمی‌آید (و گسته‌می‌شد نیز قبل با خاطر کشته شدن برادرش بسته خسرو، علمه کسری طغیان کرده به بهرام پیوسته،) لذا کسری با نوشتن نامه‌ای به گردیده با دادن وعده‌های زیاد و این که او در زمرو زنان شبستان خود درخواهد آورد، عليه
گستهم می‌شورند و بدن و سیله این پهلوان برگ و حامی بهرام را از پای در می‌آورد «سوی گردیم به کم، ناکیدی نوشته...» (همان: 185).

۱۸- علاوه بر اینچه یاد کرد، شد در دوره تاریخی شاهنامه موارد مختلفی از نبرنگ‌بازی حاکمان و شاهزادگان نظیر داستان زروان حاجب انشوریون که با دسیسه و کمک مرد بهودی، مهدود وزیر کسری نوشین روان را از میان بر می‌دارد وجود دارد که از درج مصداق آنها خودداری گردید.

ب) نبرنگ‌بازی پهلوانان و جنگجویان
این داسته که برگ‌ترین آنها رستم است بهترین نبرنگ‌های حمصی را به کار برده‌اند. رستم چهان پهلوان شاهنامه برگ‌ترین نبرنگ را در مقابل اسفندیار رویین‌تن به کار می‌برد. جنگ رستم و اسفندیار که در حقیقت یک غزو و جنگ مذهبی است و بدان وسیله اسفندیار نوآمین می‌خواهد دین پیش را به زور به رستم مهری عرضه کند و بر او گستی ببندد در شاهنامه با انگیزه دیگری مطرح شده است (نیمه‌های: ۱۲۸۷: ۵۶). موارد متعدد آن در شاهنامه از این قرار است:

۱- سرآمد تمام نبرنگ‌های پهلوانی شاهنامه ترازیدی رستم و اسفندیار است که برای پرهیز از اطلاعات کلام، خواننده‌ان به آن داستان ارجاع داده می‌شودند (نیمه‌های: ۱۳۰۰: ۲۰۰-۲۰۱). اشک‌پریز نیز مکرر خاطر نشان کرده است که اسفندیار پهلوان دینی مودبان است که در جنگ با رستم به کمک جادو شکست می‌خورد (صفا: ۱۴۶۹: ۱۵۹).

۲- قارن رمزن وقتی به این امر پی می‌برد که سلم برگ برای خود حصنی در قعر دریا ساخته، بی‌درنگ با نبرنگ و فربی دز داران که از کشتی شدن تور آگهی نداشتند، با نشانی گرفتن انگشت‌تری تور، خود را در لباس و پوشش سپاهیان بوده و اینک یکشده و به آتش می‌کشند.
بیان‌م چه‌زندیکی‌د رستاد
سنگ‌گفت و دز دار مهرش بیدید
چهی‌گفت کر‌نژد تور آمد
بفرمود تاییک زمان دم زدم...
(همن، ج. چند 127)

3- افریبرز برادر افرسیاب است، او پهلوان هوشمند و خردمند است که از خرد و دانش و دورانتیشی بهره‌های دارد. وقتی اسیران و گرفتگان سیاه نوذر را در دست افرسیاب می‌پندد، با بو گن‌های قلمداد کردن آنها، مانع کشته شدنیان به دست افرسیاب می‌شود. از برادر می‌خواهد آنها را بدون سپاری در ساری زندانی سازد و این کار را صورت می‌دهد. فرستادگان ایران پس از چندی آزادی اسرا را از افریبرز درخواست می‌کنند، اما او می‌گوید اگر این کار را برکن افرسیاب به داشتم یا حکم خواهد داد پس چهار را در این تریبون می‌پندد. به دلیل این که زال با سپاهی گران به ساری حمله کند تا او بدون جنگ و خونریزی بنده زندان را گم‌گردی و استقلال را آزاد کند و به‌دین طریق افرسیاب مسالمه را عادی تلقی کند نه هم‌دهشتی افریبرز با ایران‌با:}

چه‌آرد بنزدیک سارای ره صدهد بن‌سپه بعدم شما را همه...

ولی سرائیم افریبرز سر خود را در راه خردناری از دست می‌دهد و افرسیاب به شمشیر تن برادر را به دو نیم می‌کند. (همن، ج. چند 24-39)

4- زرف ساخت ترازدی رستم و سهربان نیز دارای دو نبردی‌عمده و فریب حمصی است. از طرف ترازدی افرسیاب می‌پیشیند سهربان جوان برگر و بالنده شده و همو پسر رستم است و از طرفی تنها جنگ‌جویی که می‌تواند رستم را از پای درآورد جز او کسی نیست، و آنگاه اگر افرسیاب او را به جنگ رستم نفرستد و روزی پدر با پسر اشنا و هم‌دهست شونده دیگر، روز تورانیان سیه خواهد شد. پس فریب دادن از سهربان را از دو برهه خالی نیست. به رستم کشته می‌شود و این آسانی بر ایران زمین چرخه می‌شود یا این که سهربان پهلوان که به هر حال از تخم‌های خاندان پهلوی ایران و خطر بی‌وقت برای توران است، از میان برداشته می‌شود:
پدر را ناب‌پاترک که دانه پسر شود کشته بر دست این شیر مرد
(همان: ۱۸۹۱)
تا اینجا یک طرف نیرنگ است. از سوی دیگر کی کاوس که از راه خرد و
یزدان پاک گردیده، تنها مزاحم داخلی شهر یاری خود را که توجه تمام بزرگان
ایران به او معطوف است رستم می دانند. این است که در اولین گزارش دزبانان در
سپید، رستم را به جنگ ناخواسته و ناشاخصه با پسر می فرستد تا بلهک سر چهار
پهلوان ایران به گرد در آید و دم و دسته پادشاهی از این دغدغه خاطر رهایی
یابد. حتی زمانی که رستم سیستان سهراب را می شکافت، گودرز را نزد کاوس
می فرستد تا از نوش داروی دربار در گنج خانه شهریار لحظه برای مداولات پسر
بیاورد اما پادشاه از دادن نوش داروی امتاع می تواند و این خود دلیل بر قصد بلی
درونی اوست نسبت به خاندان پهلوانی سیستان که همیشه منادی عزت و اقتدار و
آزادگی قوم ایران بوده است (همان: ۲۴۲).
۵- نیرنگ دیگری که دزبان دزادسپید به سرکردگی گذشته پی در برای
سهراب به کار می گیرد، فرستادن پیکی شبانه به سوی کاوس شاه و استمداد و یاری
جوستن از اوست و سحرگاهان خود و سایر گردانان از راه برحه دور از دید سهراب،
در و قلعه را به سوی ایران ترک می کند:
بنه بر نهاد و سر اندوز کشید برون راه بی راه شد ناپدید
(همان: ۱۹۶)
۶- وقتی سهراب بر بالای برج بلندی می رود تا سیاه ایران را شناسایی کند،
از هچیر گرفتار شده می خواهد نشان یکاکی بزرگان ایران را به دو بنمایند. او نیز
این کار را می کند اما وقتی به نشانهای خیمه گاه رستم می رسد، در حالی
مرمور از ذکر نام رستم باز می پردازد و به درد پیش به همراه از چین به ایران آمد او را به ویر ندارد. البته در ظاهر کلام قصد او
این است که نمی خواهد اسم رستم را فاش کند تا مبدأ چنین پهلوان به دست
این ترک شیرگیر (سهراب) از میان برداشته شود. بنابراین بهتر است حتمی اگر
دوفسلنامه ادبیات حماسی، دانشگاه لرستان، سال دوم، شماره‌ی اول، پاییز سوم، بهار و تابستان ۱۳۹۴


۸- در لشکر کشی رستم به توران به خون خواهی سپاوهی، در چنگ قهرمان‌های یک دیگر رستم کم‌گاه افراسیاب را می‌گیرد و از این نتیجه آنچه قدمی مرگ پیش می‌برد، اما این یک فرصت همکاری در جلب توجه رستم به سوی دیگر باعث گریختن مزلت به افراسیاب از چنگ رستم می‌شود و چنگ سالم به در می‌برد (همان: ج سوم: ۱۸۸-۱۸۹).

یادآوری می‌شود آن افراسیاب مواد فربه کارانه دیگری نظیر اختفاء و ناپیداد شدن در آب دریاچه چیپست در برابر هوم و... وجود دارد که برای پرهیز از اطلاع مال کلام ذکر نگردید.

۹- از دیگر فربه‌های نه چنین چالب، کمین ساختن رهام و بی‌زن بر سر راه در فرود سپاوهی و کشتن ناجوانمردانه این پنگولان جوان ایرانی نژاد است از پس آنکه دلاورانی چون گیو و طوس تاب مقامت در برابر او را نیاورده‌اند (همان: ج چهارم: ۴۴).

۱۰- از نیرنگ‌های حیرت‌انگیز موجود در شاهنامه، هنگامی است که سیاه ایران در عصر کی خسرو پس از تجدید قوا برای دومن بر فرمانده‌ی طوس عازم مرز توران می‌شود. پیروی به فرمانده‌ی ترکان که خود را از روابطی عاجز می‌بیند، فربه‌کارانه دست دوستی به سوی طوس دراز می‌کند، ولی طوس شرط دوستی را تسهیل پیروی به سوی درگاه ایران نهادن اعلام می‌دارد. پیران در ظاهر با این شرط موافقتن می‌کند ولی در پی استعمال بیشتر است. بنابراین
شبانه پیکی بادیا به تند افراسیاب می‌فروستند و از آن دم سیاه، نیرومند ایران
می‌گذارند و از این طرف در پایان فرستاده طوس به پوئنگ‌های مکان‌های می‌گوید;
به ایران گذارم بر و بوم و رخت سر نامور به‌تر از ناج و تخت
او از افراسیاب می‌خواهد که به سرعت باد سیاهی گران برای مقابله با سیاه
ایران روانه مزرعه نماید و سرانجام وقتی سیاه کمیک توران می‌رسد طلا‌دار ایران
به تند طوس می‌آید و از فریب‌سازی پیران و آدم سیاه ترکان خبر می‌دهد (همان:
۱۲۵-۱۲۴).

۱۱- رستم دارای تمام مختصات حماسی یک قهرمان حماسه است. او به
نیکی می‌داند که در هر نبرده از چه سلاحی و چه ابزاری استفاده کند. جایگاه
فریب و نبرگ را همان ارج و انداده می‌نهد که موضع شمشیر و تیغ را. وقتی
اوکان دیو او را با پشتیاز از زمین برمراد و می‌پرند که به دیروی بین‌داده‌یا کوه,
راسته به درستی می‌داند که کار دیو واژگونه است و او موجودیت پتیاره. اگر
رستم خشکی را برگزیدن یک تردید جایش دریاست و اگر دریا را برگزیدن به
خشکی خواهد افتاد. این است که او با آگاهی از فرآیند تصمیم‌سازی معکوس دیو
پتیاره خشکی را برمرگن و دیو از روی وارونگی او را به دریا می‌نادارد تا
خوراک نهنگان و ماهیان شود. این به این مفهوم جز در ذرف ساخت داستان پیدا
نمی‌شود. یعنی مفهومی گستری است از روسای متفاوت با مفهوم. چه آنه،
راسته می‌گوید که دانای چیه داستانی زده مبینی بر این که هر کس روابط در
آب بیاید او بهشت و منیو را نخواهد دید و به ظاهر کوه را انتخاب می‌کند تا پس
از مردن بر و شیر "بیت‌بیند چنگال مرد دلیل" (همان: ۶-۲۴۰).

۱۲- از نبردهای فریب‌کارانه که یک پهلوان نابکار و بدن‌شیب در حق
پهلوانی گرد و سترگ با ناروای روا را می‌دارد، فربی است که گرگین بدن‌شیب
شوریه‌ها در حق پیشین جوان روا می‌دارد. از این پروری بیژن بر گران می‌خوان و
کسب آوازه از این کار به رشک و حساسیت‌وزی می‌افتد و درصد به روبمی آید تا او را
به نیزگ و حیله در راه نفس زدنی سازد و خود با سخن‌سازی دروغین با سران
بریده خوان نزد کی خسرو بازاری‌گردید. این است که او روانه بهشت به‌سوی دخت
افرآسیاب منیزه می‌سازد تا گرفتار بند عشق او شود و این چیزی نیست جز بر
سگالیدن گرگین و تقدیر نبشته شده (همان، ج. پنجم: ۱۹-۱۲).

۱۳- مکار بودن و حیله ساختن از مختصات پهلوانان برگ است اما حیله و
نیروگ حماسی و بموقعنه از روى تاجوانمردی و زبوین، هم چنان که شجاعت و
دلالوی و شهسرایی. رستم در مقام آزادسازی بیژن از چاه افرآسیاب، در بدو امر به
حیله و فربی روي می‌آورد. او در پوشش بازگانان به خرید و فروخت کالا به
تورانشهر روانه می‌شد و با عادی سازی خاصی که در خور پارگانانی چردهست
است خود را در آن دیار چای می‌دهد. حتی پیران فرمودنده خرمندان افرآسیاب نیز
فریرب نیرنگ ام را می‌خورد. به هر حال رستم با همکاری و همدستی منیزه خخت
افرآسیاب، خود را به چاه بیژن می‌رساند و او را از آن چاه بالا می‌کشد و این کار
میسر نیست ایا با فربی و افسون سازی قهرمانانه:

کلید چنین بند با شد فربی ناباید بر این کار گردن نهیس

(همان: ۱۹۶-۱۹۵)

۱۴- بیژن دلاورانه، سرهونان را از تن جدا می‌کند و به سوی سیاه ایران روى
می‌نید اما منطقه نیرند به گونه‌ای است که راه گذر در میان سپاه تورانی می‌گذرد
و بیم آن وجود دارد که دستهجمعی بر او حمله و کار او را یکسره کند. به ناحی
از روي حیله و نیرنگ، درع سیاوش را از تن بیرون و خود را در پوشش خفتان
هومان قرار می‌دهد و هومان وار از میان سپاه توران عبور می‌کند:

بر آهست خرمند و سیاوش زسر به خفتان هومان بیوشید بر

(همان: ۱۲۳)

۱۵- پیران فرمودنده خرمندان افرآسیاب در جنگ با سیاه گودرز در دستان
دوازده رخ خود را از مقابله با سیاه ایران ناتوان می‌بینند از این رو به حیله و
نیرنگ روي می‌آورد. او رویین پسر خود را با نامه نبندی سوار نزد گودرز
می‌فرستد و با سخنان چرب و ظاهر آرامی، او را از ادامه جنگ برخدر می‌دارد و
می‌گوید از مال و خواسته و سرمزمین هایی که از گاه منصرفه مورد معارضه بوده‌اند
همگی در اختیار شما قرار می‌گیرند فقط از جنگ و خونبرزی دست بردارید. اما
گوذرز که همانند پیران پرپی نیازمند و پرهزند از دانش و فرهنگ و فرهیختگی
است فریب نیرنگ او را نمی‌خود و در پاسخ به نامه پیران، به آن‌ها اعلان جنگ
می‌دهد که تفصیل این فریب مکارانه و ناموفق در ابیات ۱۰۹۵ تا ۱۳۷۰ از
داستان دوازده رخ آمده است.

۱۶- شیبکه جوانی پر شید و رنگ است در نبردی جانانه در مصاف
کی خسرو از مقابله باز می‌ماند لذا چارهای ندارد این که به حیله و نیرنگ روز
آورد. او به کی خسرو می‌گوید از استب پیاده شویم تا پیاده کارزار کنیم (تا بلکه
بدین وسیله شهیران را از روز عیب و عار پایین آمدن از باره از ادامه جنگ باز
دارد) و به این طریق خود از مرگ‌های چن سالم به در بر. اما کی خسرو که خسرو
خوبی و بزگ‌منشی است از این کار طفره نمی‌رود و فریب نیرنگ او را نمی‌خورد
لذا پیاده در نبردی شاهانه گفته ام را می‌شکافند.

پیاده به کشتی پیاده‌نشین
نزخویه هر دو آهار داده شویم
ولی برخلاف انتظار، کی خسرو بر خود عیب و نگنی نمی‌بند و می‌گوید
پیاده بسازیم جنگ بلندگ
و بدین سان بلندگ وار او را بزمن می‌گوید و
سینه‌اش را می‌شکافند. (همان: ۲۷۳-۲۷۲).

۱۷- فریبی دیگر از همان دست، وقتی است که گرگسار تیر از کمان شلیک
و بر سیله اسفندیار می‌زند اسفندیار خود را از زین بر می‌آورد تا گرگسار گمان
کند او کشتی شده، و به این طریق با به دست آوردن فرصت، اسفندیار کند
می‌اندازد و گرگسار را بدام و بنده خود در می‌آورد:
ز زین اندر آویخت اسفندیار
بدن تا گمانی برد گرگسار...
(همان: حشمت: ۱۴۷-۱۴۶)

۱۸- فریب و نیرنگ از ابزار پهلوانی پهلوان یک‌شانه است:
به چاپی فریب و به چاپی نهیب
گمی فرض زیب و گمی در شیب
اسفندیار پس از گذرشان از خوان هفتم، از حریق فریب استفاهای می‌کند. او
خود و اندیز از یاراش را در زی بازگانانی به پیشه ورکار تورانی رسانه با
گرفتن مجوز از آن شاه وارد قرین در دی می‌شود. پس از چندی که به معاملت و
بهترین نمونه مردانه آن در شخصیت گردآفرید است. البته نمونه‌های دیگر
نظر بردن روداده زال را به درون کاخ از راه بی‌راه، به‌شورم‌ها سوداش و
داستان‌های ناشایستی که در برابر سیاوش به عنوان فربه به کار می‌گیرد وجود
دارد که صیغه حماسی آنها کمتر است.

گفتگوی است هفت‌خان اسفندیار معلوم از عناصر جادوگری است. در خان‌های
سوم با ازدها، چهارم با پررنج جادوگر و پنجم با چشتن سیمرغ روبروست و در
خان ششم ایستادگی در برابر گرد خاک و طوفان.

۱۸- از زنات نام ترین و به آوارترین فریب‌های حماسی، فریب و خیله‌سازی
شغاد در کشتی جوان پهلوان ایران رستم است. او با هم‌ساخت کابل خدا در
مسیر نخجیر رستم چهار و همیپار می‌کند و تبیع و واژه و پیکان فراوانی
در درون آن قرار می‌دهد. رستم غافل از کید و حیله آنها، به درون چاه افتاده و
ناجواهردانه روز زمین از وجود این قهرمان بزرگ خالی می‌گردد:

تو نخجیر گاهی نگه کن برا چه‌چندی بنخجیر گاه
براند و رشته و رخش خاست
به بن درنشان تیغه‌ای دراز
جاب این جاست وقتی که رستم به درون چه سقوط می‌کند و خسنه و
مجروح می‌گردد، با لیره‌ها و آلافنها و گاهی از دست شغاد به چنگ می‌آورد و
قبل از آن که خود کشتی شود، کشته‌خواست خود را می‌کشد:
درخت و برادر به‌هم بر بدوخت به‌هگام رفتان دلش برفروخت
(همن: ۲۳۶-۳۲۶).

ج) نیرنگ‌پرای زنان
در ایلیاد اثر هومر نیز نیرنگ زیبایی از پنلوب همسر اولیس دیده می‌شود. آنچه که او برای کاستن از فشار ندیکان که او به برگزیدن همسر دیگری (در غیاب اولیس) وادار می‌کردن، پنلوب که نمی‌خواست زیر بار این کار رود با یک فریب زیبا از ندیکان خود خواست به وی مهلت دهد تا او یک لازم پدر اولیس را بیافید. اوروزها سرگرم این کار شد و هر شب پنهمی کاری را که همان روز کرده بود می‌شکافت و این پارچه هرگز به پایان نمی‌رسید (هومر. ترجمه سعید نفیسی. ۱۳۴۶: ۲۹).}

(۵) نیرنگ شیاطین و دیوان

نیرنگ دیوان و جادوگریان در چند داستان شاهنامه نمود آشکارتی دارد. آقای خالقی مطلق در کتاب خود می‌گوید: «در بخش حماسی شاهنامه دیوان و جادوگران بیش از همه در دو داستان هفت خان رست و اکوان دیو دارای نقشی مهم و آشکارند. ولی در همين دو داستان نیز پنلوب برای دفع آنها از نبردی جادویی به همین نمی‌گیرد، بلکه از زور بازو و خرد و کاردانی خود.» (خالقی مطلق. ۱۳۶۶، ۱۱). جایی دیگر از شاهنامه که جادوگری دیوان و شیاطین نقشی آشکار دارند داستان ضحاک است.

۱- اولیس در لباس خوایی جلو خود و قام با نیرنگ و فریب در طبخ غذاهای مورد علاقه ضحاک. خود را آرزومند و دوستندار پوشه بر کتف شاه نشان می‌دهد و سرائج می‌کره بوسه‌هاى او، دو مار سیاه از روی دو کتف شاه رونده
نتیجه

تا آن چا که نگارندگان اطلاع دارند تاکنون کسی از فراوانی مختصه‌های حماسی در شاهنامه سخن نگفته و تحقیق کنونی توانسته بسیار جادوجری و نیزگن در شاهنامه را تا حد امکان ارائه نماید.

می توان ادعا و اثبات کرد که استاد سخار توس از تمام ویژگی‌های حماسی در اثر خود استفاده کرده است و خصایصی نبسه که ناشی از آن در شاهنامه یافته نشود. اثبات در قیاس با حماسه‌های دیگر ملل نظر ایلیاد و ادیسه و... باید به فرهنگ بومی ملتها و کشورها توجه داشت و ملاحظات هر قوم را در نظر گرفت.

در شاهنامه تفاوت‌هایی از این دست پیدا می‌شود که مثالاً در حماسه‌های خارجی شروع داستان‌ها با الهه شعر است و لی در شاهنامه داستان از زبان هفهان و یا مودبان نقل می‌شود و با این که در شاهنامه به جای سنوال حماسی، از برای استثلا استفاده می‌شود. به هر حال نیزگن از جمله مختصاتی است که در سراسر این اثر استعمال شده و پرآمدنگی آن نیز جالب توجه است.

1- نیزگن در شاهنامه از سوی چهار دسته افراد (شاهنام و شاهزادگان، پهلوانان، زنان و دیوان) به گر فروته شده که فراوانی هر کدام از این چهار دسته بدين شرح می‌باشد:
الف) تفکیک بخش‌های مربوط به شاهان و پهلوانان در شاهنامه از جایت فراوانی مختصره نیرنگ و جادوگری کامل و دشوار است زیرا تعداد زیادی از شاهان پاسانی و غیرباستانی علاوه بر پادشاه بودن، دارای عنصر پهلوانی نیز هستند آن چنان که فردند در عصر اساطیری و کی خسرو در دوره پهلوانی و بهرام و خسرو در دوره تاریخی از این هر دو ویژگی برخوردارند.

ب) با توجه به توضیحات فوق می‌توان گفت فراوانی و بسامد ویژگی نیرنگ در بخش پهلوانی در رتبه نخست از ارزش حضور قرار دارد و لی بسامد نیرنگ در بخش شاهان و شاهزادگان در رتبه اول (به لحاظ کمیت و مقدار) به ویژه با عنايت به عصر تاریخی شاهنامه قرار دارد.

چ) فراوانی نیرنگ در بخش مربوط به دیوان و جادوگر در توجه به اینکه این خصوصیه جزئی از فضای ذهن و دنیای زیست این موجودات است و لزوماً نمی‌توان همه حرکات آنها را نیرنگ در مفهوم مورد نظر به حساب آورد، در مرتبه سوم قرار دارد و هر چه از اوایل شاهنامه به اواست و اواخر آن نزدیک می‌شویم این ویژگی رو به کاهش می‌گذرد.

س) در بخش مربوط به مکاری و حیله‌گری حساسی زنان با چند مورد مهم در سرآیش شاهنامه مواجه هستیم که فراوانی آن کمتر از سایر موارد می‌باشد.

د) عمله‌گری نیرنگ و پهلوانی که از این مختصه بهره‌برداری دارای عنصر عقل و خردنمندی نیز می‌باشد، کیخسرو، رستم، پیران‌ویسه، خسرو پرویز و ... از این دسته‌اند.

درباره استفاده شاهان از این خصوصیه، بخش تاریخی شاهنامه در خشش چشم‌گیری دارد و این حاکی از سیاست بازی حاکمان است که هرچه از عقایم حساسی و پهلوانی داستان‌ها به سطوح تاریخی آن نزدیک می‌شویم جریان عقل گرایی و دور شدن از عنصر بدویت بیشتر نمود پیدا می‌کند.

۴- در عصر تاریخی شاهنامه استفاده پهلوانی از مختصه مذکور به شدت کاهش می‌یابد.
5- بیشترین فراوانی استفاده پهلوانان از این ویژگی مربوط به دوره پهلوی این می‌باشد و جهان پهلوان ایران رستم و پهلوان دین بی‌پی نصیحه اسفندیار بهترین نمونه‌ای آن را به کار گرفته‌اند.

6- این خصیصه هم به صورت نیزگن و جادو توسط اشخاص و قهرمانان استفاده شده و هم به صورت تاکتیک‌های جنگی در نبردهای دسته‌جمعی به کار رفته است که در این تحصیل موارد مربوط به قهرمانان و جنگجویان و به اصطلاح آن چه به اشخاص ارتباط داشته و صبیغة حملسی آنها نمایان بوده تجزیه و تحلیل شده است و از گونه‌های زناتگی و غیرجمالسی آن خودداری شده است.

منابع
1- سلامی ندوشن، محمدعلی، (۱۳۸۲)، از رودخانه تا پهلوان: تهران، نشرزندگی.
2- حسینی، سعید، (۱۳۷۲)، از آبادان بر بایستی و هنر فردوسی، تهران: نشر مرکز.
3- خالقی مطلق، جلال، (۱۳۸۴)، حماسه، پدیده شناسی تطابق شعر پهلوایی، تهران: مرکز دایره المعارف وزارت اسلامی، کانون فردوسی.
4- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۷)، لغتنامه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
5- راجی کرمانی، ملاجم، (۱۳۸۳)، حماسه حیدری، تصویج حیات طالبان و محمود مدبی، دانشگاه شهید بهشتی کرمان.
6- زنجیرو، حسین، (۱۳۸۱)، قلمرو ادبیات حماسی ایران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و فرهنگی.
7- رستگار فیلسوف، منصور، (۱۳۷۱)، بیکر گردانی در اساطیر، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
8- سرامی، قاسم، (۱۳۶۸)، از رنگ گل تا رنگ خار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
9- شهاب، جعفر و حسن ایزدی، (۱۳۷۰)، رزمش رستم و اسفندیار، تهران: شرکت چاپ و انتشارات علمی.
10- شمسی، سیروس، (۱۳۷۲)، انواع ادبی، تهران: انتشارات فردوسی.
11- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۶۹)، حماسه سربای در ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر.
12- طباطبایی، مهیکه، (۱۳۶۹)، فردوسی و شاهنامه، تهران: انتشارات امیرکبیر.
13- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۶)، شاهنامه چاپ مسکو به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره.
14-کرایزی، میرجلالالدین، (۱۳۷۲)، رؤیا حماسه اسطوره، تهران: نشر مرکز.
15-کرایزی، میرجلالالدین، (۱۳۹۱)، تاپه باستان، تهران: سمت.
16-کلیینتون، جریم و، (۱۳۸۵)، مکر و نرگس در شاهنامه، ترجمه عباس امام، نامه انجمن، شماره ۲۳، پایگاه مجلات تخصصی نور.
17-حماسه، هنری، (۱۳۷۵)، فردوسی و حماسه ملی، ترجمه مهدی روشن ضمیر، انتشارات دانشگاه تبریز.
18-سیمویی، مجتبی، (۱۳۵۴)، فردوسی و شعر او، تهران: انتشارات دهخدا.
19-سیمویی، مجتبی، (۱۳۷۶)، نقد حال، تهران: انتشارات خوارزمی.
20-نوشین، عبدالحسن، (۱۳۶۳)، فرهنگ شاهنامه فردوسی، تهران: انتشارات دبیرستان.
21-نالدکه، تندرور، (۱۳۷۹)، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علی، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.
22-هومن، (۱۳۶۴)، ایلیاد، ترجمه سعید نفیسی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگ.